

بسم الله الرحمن الرحيم

«نگرش های جدید در نفی حجیت از قرائن لیبیه» - استاد فربهی زید عزه

مدرسه عالی فقه و اصول امام حسین علیه السلام

طرح بحث

دلالت یک متن بر مراد، گاهی ناقص است و احتیاج به ضمّ ضمیمه دارد مثلاً گفته می شود «أكرم كل عالم» درحالیکه علمای عادل مراد است لذا به ضمیمه «الا الفساق منهم» احتیاج است. ضمیمه گاهی همراه با کلام است (متصل) و گاهی همراه با کلام نیست (منفصل)، گاهی از جنس لفظ است (لفظی) و گاهی از جنس لفظ نیست (لّبی).

۳ مبحث وضع - که قراردادهای معنایی است - استعمال - که رفتار زبانی است - و بحث قرائن - یعنی امری که با متن مقترن می شود و به متن دلالت جدیدی می دهد - پایه های مباحث الفاظ هستند درحالیکه در اصول، سر فصل مستقلی تحت عنوان «بحث در قرائن» نداریم بلکه در ضمن عام و خاص و مطلق و مقید بحث می شود. سرفصل مستقل داشتن موجب می شود که احکام ناظر به قرینه بودن قرینه، از احکام عام و خاص جدا گردد و همچنین از برخی بحث ها، غفلت نشود مانند این که قرینه لیبیه را می توان به متصل و منفصل تقسیم کرد یا نه؟ آیا بدیهیات قرینه متصل و نظریات، قرینه منفصل هستند؟ اگر همه استدلال های نظری نزد کسی بدیهی باشد، آیا قرینه متصل به منفصل تبدیل می شود؟ و ...

یکی از بحث هایی که بالاجمال از آن عبور شده است، بحث «دلیل حجیت قرائن لیبیه» است.

استدلال اصولی ها بر حجیت قرائن لیبیه

در بحث حجیت قطع حاصل از مقدمات عقلیه گفته می شود که آن قطع چون فرض انکشاف از واقع دارد، حجت است و شخص نمی تواند حجیت آن را سلب کند بنابراین در تعارض امر قطعی با ظهور، قطع مقدم می شود. حال، استدلال را در قالب یک مثال تشریح می کنیم؛

آیه شریفه «سیروا فیها لیالی و آیاما آمنین» ناظر به قریه های بین مکه و مدینه است. ظهور اولیه آیه این است که در قریه های بین مکه و مدینه رفت و آمد کنید در حالتی که امنیت دارید.

امام ع به ابوحنیفه رسید و از او پرسید این آیه را چگونه تفسیر می کنی؟ جواب داد بین قریه های مکه و مدینه رفت و آمد کنید درحالتی که امنیت جانی و مالی دارید. امام رو به شاگردان ابوحنیفه کرد و فرمود: اَشْهَدُكُمْ بِاللَّهِ أَيَا بَيْنَ مَكَّةَ وَ مَدِيْنَةَ تَا بَه حَالِ هَيْجِ اِنْسَانِ مَوْمِنِي رَا نَكَشْتَنْدُ وَ سَرْقَتِ نَكْرَدَه اَنْد؟! أَيَا خُدَايَ مُتَعَالِ دَرِ كَلَامَشِ صَادِقِ نَيْسْت؟! کلامش صادق نیست؟!

پس از کلام امام می توان اینگونه فهمید:

- مقدمه ۱: کلام خدا، کلام مطابق با واقع است.
- مقدمه ۲: آنچه مطابق با واقع می باشد، این است که امنیت جانی و مالی نیست.
- نتیجه: کلام خدا در این آیه، امنیت جانی و مالی نیست. پس ظهور این کلام (امنیت جانی و مالی)، کلام خدا نیست.

إِسْنَادِ اَيْنِ كَلَامٍ - كِه كَلَامِ خُدَا نَيْسْت - بَه خُدَا، اِفْتِرَاءِ بَه خُدَايَ مُتَعَالِ اِسْتِ لَكِنْ اِفْتِرَاءِ بَه خُدَا بَاطِلِ اِسْتِ پَسِ اِسْنَادِ اَيْنِ كَلَامٍ، بَاطِلِ اِسْتِ. يَعْْنِي چُونِ ظَهْوَرِ اَيْنِ اَيَهْ خَلَاْفِ وَاقِعِ وَ كَلَامِ خُدَا، مُطَابِقِ بَا وَاَقِعِ مِي بَاشْدِ، اَيْنِ ظَهْوَرِ مِرَادِ خُدَا نَيْسْتِ وَ اِسْنَادِ اَن بَه خُدَا، اِفْتِرَاءِ خَوَاهْدِ بُوْدِ.

خلاصه این استدلال، همان است که مرحوم شیخ در بحث حجیت قطع فرموده است که قاطع، فرض انکشاف واقع کرده است لذا منکشف خود را بر خلاف واقع نمی تواند به خدا نسبت دهد. در نتیجه اصولی ها قائل به حجیت قرینه لبیه نسبت به ظهورات شده اند.

این استدلال عقلانی است و انسان ها بر اساس آن رفتار می کنند.

پیش فرض استدلال اصولی ها

این استدلال، مبتنی بر یک پیش فرض و ذهنیت درباره یک کلام است؛ یک کلام می تواند دلالتش بر مراد، ناقص باشد مثلاً آیه «سَيُرَوُّ فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَامَا أَمْنِيْنَ» دلالتش بر مراد تمام نیست یا «أَحَلَّ اللهُ الْبَيْعَ» که مرادش بیع غیر غرری است (به قرینه نهی پیامبر از بیع غرری)، دلالتش بر مراد جدی اش ناقص است و با ضمیمه کردن قرینه، مراد آن منکشف می شود.

البته این ناقص بودن دلالت، نقصی به متکلم وارد نمی کند بلکه دلالت ناقص، یکی از ظرفیت های کلامی است که با ضمّ ضمیمه می تواند در جایگاه های مختلف، بار معنایی مختلفی پیدا کند. ناقص بودن دلالت یکی از رویه های متعارف عقلاء است که بر اساس اغراضی انجام می دهند؛ شارع مقدس هم می خواسته

است دلالتش ناقص باشد تا افراد را به هدایتگران ارجاع بدهد و رفتن به باب هادیان الهی، یک رویه در نزد مردم باشند و مردم، قرآن خود را از اهلیت ع یاد بگیرند.

مشکل دیگر این است که مخاطبان قرآن و شریعت، سطوح متفاوتی دارند لذا باید هر سطحی را با یک قرینه ضمیمه کند تا دلالتش را به آن مخاطب برساند.

نظر علامه طباطبایی

یکی از مخالفین نظر اصولی ها، علامه طباطبایی است^۱ که معتقد است آیه شریفه احتیاج به ضمّ هیچ ضمیمه ای ندارد.

کلام علامه در کتاب شیعه در اسلام این است: «قرآن شریف در تأدیه مقاصد خود هیچ گونه نیازی به ضمّ ضمائم خارجیه ندارد و منظور ابتدایی و نهایی هر آیه از خود همان آیه به تنهایی یا به انضمام آیات دیگر مربوطه به خوبی و روشنی پیدا است.» «در قرآن مجید آیه ای که هیچ گونه دسترسی به مراد واقعی اش نباشد، نداریم و آیات قرآنی یا بلاواسطه محکم اند مانند خود محکّمات یا با واسطه محکم اند مانند متشابهات.»

توضیح کلام علامه

ضمیمه می تواند بر ۲ قسم باشد:

- طولی: ضمیمه در طول حالت های مختلفی دارد:

○ یک معرفت عقلانی، موضوع له کلام را تحت تأثیر قرار می دهد در نتیجه ظهور تصویری اش تحت تأثیر معنایی قرار می گیرد که متأثر از همان معلوم عقلی است سپس ظهور تصدیقی نیز تحت تأثیر قرار می گیرد.

مثلا در مسئله اینکه الفاظ عبادات بر صحیح وضع شده اند یا بر اعم؟، مرحوم آخوند می فرماید اساسا وقتی بخواهید بگویید بر چه چیزی وضع شده است، باید موضوع له ترسیم کنید. اگر الفاظ بر اعم وضع شده باشند، موضوع له می خواهند و ترسیم موضوع له بنابر اعم امکان پذیر نیست پس وقتی طبق اعم موضوع له نداریم، نمی توان گفت که الفاظ برای اعم وضع شده اند در نتیجه آن دلالت تصویری که شکل می گیرد، با اعم نیست و با نداشتن ظهور

^۱ یک دسته دیگر، نو تفکیکی ها یا نو اخباری ها هستند. اخباری ها نیز قائل به عدم حجیت هستند.

تصوری، دیگر بحث از اینکه قرینه بر خلاف نیامده است و ظهور تصدیقی آن را به متکلم نسبت می دهیم، نمی توان مطرح نمی شود.

○ معنای موضوع له را مشخص نمی کند بلکه ما را متفطن به دلالت های درون متنی می کند. مثلاً در یک روایت گفته شده که «لا يقال له ما هو لأنه خلق الماهية» یعنی چون خدا ماهیت را خلق کرده است، ماهیت از مخلوقات است پس رتبه از خدا متأخر است و به خدا نسبت داده نمی شود. در روایت دیگر سوال شده که «أله ماهية وإنية؟ قال نعم له ماهية وإنية لأنه لا يثبت الشيء الا بإنية و ماهية». از طرف دیگر معلوم فلسفی ما این است که خدای متعال ماهیت بالمعنى الاعم را دارد زیرا هر چیزی که شیء باشد، ما به الشيء هو هو دارد و چون خدای متعال شیء است پس ما به الشيء هو هو دارد ولی ماهیت بالمعنى الاخص را ندارد زیرا مستلزم امکان است. در واقع این بحث فلسفی ما را متفطن به دلالت های درون متنی می کند که مراد امام از «لا يقال له ما هو لأنه خلق الماهية» با توجه به تعلیل در آن، سلب ماهیتی است که ملازم با مخلوقیت باشد و مراد از «لا يثبت الشيء الا بإنية و ماهية» ماهیتی که مساوق با شیئیت است در خدای متعال هست. حال اگر آن معلوم فلسفی را نداشتیم، خود متن دلالت بر این تفاوت داشت ولی آن معلوم فلسفی ما را متفطن به آن دلالت درون متنی کرد.

مثال دیگر درباره اینکه آیا می توان جهان را در یک تخم مرغ جا داد؟ امیرمومنان فرموده است که نمی شود، به خدای متعال عجز نسبت داده نمی شود (که حکماء گفته اند مشکل از قابلیت قابل است نه فاعلیت فاعل) اما در روایت دیگری گفته شده که می شود، همان خدایی که دشت را در عدسی چشم تو جا داد، می تواند جهان را در تخم مرغ جا بدهد. معلوم فلسفی ما این است که وجود یا عینی است یا ذهنی و حکایی؛ اگر وجود عینی باشد، احکامش واقعی است پس حجمش واقعی است در نتیجه اگر جهان در تخم مرغ قرار بگیرد، انطباق کبیر در صغیر پیش می آید و تناقض است اما اگر وجود حکایی باشد، می شود یک چیزی به اندازه عدسی باشد و از امور کبیره حکایت گری کند. حال اگر این معلوم فلسفی هم نداشتیم، لسان روایات فرق می کند؛ یکی درباره چشم مطرح کرد ولی دیگری نه. پس شاهد جمع روایات در درون خود متن است ولی معلوم فلسفی ما طریق به آن دلالت می شود.

- عرضی: دلالت با همان معنای موضوع له ای که دارد، در کشف مراد تمام نیست و با ضمّ ضمیمه عقلی، دلالت بر مراد جدی متکلم تمام می شود.

قائلین به عدم حجیت، معمولاً با ضمیمه در طول مشکلی ندارند و آن را در بحث های اصولی مطرح کرده و حل می کنند و نتیجه آن را در استنباط دخالت می دهند و اساساً بحث حجیت یا عدم حجیت قرائن لبیه را ناظر به این دسته نمی دانند بلکه محل نزاع حالتی است که بر اساس معلومات فلسفی و تخصصی خود، علمی نسبت به یک واقعیت داریم و ظهور برآمده از متن، مطابق با این واقعیت نیست، به همین جهت آن ظهور را از اسناد به خدای متعال انصراف می دهیم.

مرحوم علامه می گوید ادله ای داریم که اثبات می کند آیات شریفه در دلالت شان بر مرادشان احتیاج به ضمّ ضمیمه ندارد پس آن چیزی که علم شما به واقعیت می خواست به شما تفهیم بکند، همان را متن به شما تفهیم می کند و متن در رساندن آن معلوم، کفایت می کند یعنی حالت دوم از ضمیمه در طول. در این حالت که معلوم عقلی ما طریق به آن دلالت درون متنی است، معلوم ما ضمیمه دلالت نشده است بلکه کاشف دلالت شده است در نتیجه لطمه ای به استقلال متن نمی زند.

علامه در کتاب بررسی های اسلامی می فرماید: «همه معارف اعتقادی و عملی بالاجمال یا بالتفصیل در کتاب و سنت هست ولی دین برای همه نازل شده است فلذا بیانات آن به گونه ای است که هر کس بتواند به اندازه ظرفیتش از آن بهره ببرد. اگر بخواهیم در سطح عالی از آن ها بهره ببریم ناچار از وضع یک علم و اصطلاحات خاص هستیم» چنان که معارف فقه و کلام همین گونه هستند یعنی در دین هست ولی بودن آنها در دین، ما را از جعل علمی مستقل بی نیاز نمی کند.

«اما اینکه گفتید اگر مطالب فلسفی در دین نباشد باید فلسفه را مکمل دین دانست این هم درست نیست، این معارف طریق به فهم دین هستند و طریق غیر از تکمیل است.»

جمع بندی نظر علامه

نظر علامه این است: قرائن لبیه اگر طریق به سوی کشف دلالت ها باشد اشکالی ندارد اما اگر ضمّ ضمیمه باشد به گونه ای که متن استقلال در دلالت نداشته باشد، چنین احتیاجی نیست یعنی «یکی از نگرش های جدید عدم حجیت قرائن لبیه، نفی هم عرضیت و اثبات طولیت است که مستلزم ضرورت رجوع به آنهاست درعین اینکه لطمه ای به استقلال متن وارد نکند.»

پس گرچه نظر علامه با اصولی ها متفاوت است اما هرگز به معنای بی نیازی از قرائن لبیه نیست؛ البته احتیاج وی به قرائن لبیه، به نحو طولی است نه ضمیمه ای. لذا کسی نگوید که علامه گفته است بدون احتیاج به هیچ بحث فلسفی می توان قرآن را فهمید. همچنین مراد علامه از تفسیر قرآن به قرآن و بدون ضمیمه روایات مشخص می شود که این نیست که برای فهم آیات، هیچ وقت احتیاج به روایات نداشته باشیم، به همین دلیل در بعضی تعابیر می گوید اگر بحث روایی نباشد اصلا معنای آن آیه را نمی فهمم. علامه می خواهد بگوید روایت ضمیمه دلالت آیه نیست بلکه روایات و بحث های فلسفی و عقلی طریق به کشف دلالت ها است.

این کلام علامه غیر از کلام اخباری ها و قرآن بسندگی هاست زیرا آنها معتقد بودند که می توان به مراد تمام آیات و روایات پی برد بدون اینکه فلسفه بخوانیم و معلومات خارجی و قرائن لبیه داشته باشیم.

دلیل علامه طباطبایی و پاسخ به آن

درباره اینکه گفته شد عدم حجیت قرینه لبیه مستلزم افتراء علی الله است با آن استدلالی که گذشت، همین فرآیند را خود متن برعهده گرفته است و معلومات فلسفی، طریق به سوی کشف این دلالت های درون متنی است. نسبت به خصوص آیات شریفه، همه جا این مدعا وجود دارد.

یکی از ادله علامه، مسئله «نوریت و بیانیت قرآن» است که او را بی نیاز از غیر در روشنگری خود می کند.

پاسخ این استدلال در کتب اصولی پیدا نکردم ولی با مبانی اصولی می توان به راحتی پاسخ داد: نور و بیان بودن قرآن، بعد از تکمیل شرایطش است در مقابل کلام بشری که بعد از ضمّ همه ضمائیم، همچنان اغلاق دارد و گنگ است. یعنی مراد این نیست که نور بودن و بیان بودن قرآن موجب استغنائی از رجوع به قول لغوی و شأن نزول می شود بلکه مراد این است که به هر آنچه به طور عقلائی باید مراجعه کرد، مراجعه کنید پس از آن، نقصی از طرف گوینده در کلام نیست بخلاف کلام بشری که بعد از جمع کردن همه قرائن، چیزی برداشت می شود که اصلا متکلم آن را توجه نداشته است.

البته این پاسخ، پاسخ به دلیل علامه است ولی نظریه او را رد نمی کند خصوصا که علامه، این نظریه را تا حد خیلی زیادی سعی کرده است در المیزان پیاده کند.